

و بهر آنکه در صورتی که این صیغه که بنا بر واقعیت و حقیقت و...

و این صیغه که بنا بر واقعیت و حقیقت و...

و این صیغه که بنا بر واقعیت و حقیقت و...

بقلم یکی از علماء بزرگ تهران

در پیرامون

شرکت بانوان

در امور اجتماعی

این مقاله بدنبال جار و جنجال سال گذشته در مورد آزادی زنان توسط نویسندگان دانشمند آن تهیه شده بود و چون مطالب دانستنی و شنیدنی قابل توجهی داشت اقدام بدرج آن گردید. باشد که مؤثر واقع شود.
«مکتب تشیع»

امروزها بار دیگر موضوع شرکت دادن بانوان در امور اجتماعی اعم از انتخابات و تصدی مشاغل اداری، بر سر زبانها افتاده و سخن روز بشمار میرود، و عقاید مختلفی له و علیه ابراز میگردد، و احیاناً از نظر قانون مقدس اسلام مطالبی درجراید و محافل منتشر میشود، و اتفاقاً در میان باحثین از حیث وسایل نشر و تبلیغ تعادل برقرار نیست و طرفداران جنبه مثبت از همه وسایل اعم از رادیو و جراید و سخنرانی در محافل رسمی برخوردارند، و طرف مقابل تنها باظهار عقیده در مجالس خصوصی، و یا بالقاء خطابه منبری در حضور چند نفر مستمع کسل و بی حال و احیاناً خواب آلود اکتفا میکنند.

اینجانب باطن قوی باینکه این گفتگوها يك بحث موسمی بوده نه بمنظور تفاهم و تحقیق و غور و مطالعه ، بلکه بمنظور خاصی در فواصل مخصوصی بوجود میآید ، و شاید عامل سیاسی آن قوی تر از عوامل اجتماعی و علمی آن میباشد ، در هر نوبتی که این نغمه ساز شده است ، در بعضی جراید بنام مستعار مطالب مستهلی منتشر ساختهام ، و بخاطر ماست یکی از روز - نامه ها که مانند شاخه ضعیف در برابر بادهای مختلف آن بآن تغییر جهت میدهد ، در عین حال که اعلام کرده بود : ستون انتقاد را متساویاً بروی موافق و مخالف باز گذارده است ، یکی از مقالات مراد در حدود دو هفته بتأخیر انداخته و بعداً که بازار از گرمی افتاده بود ، آنرا بصورت محرف و سانسور شده درج نمود ، و همین جریان ظن مرا تقویت کرد که مقصود بحث و انتقاد نبوده است ، و شاید منظور سوق افکار عمومی در مسیر معین و بسوی هدف مشخصی میباشد ، و گر نه در بحث آزاد میباید بهر دو طرف فرصت و وسیله داده شود ، تا از اصطکاک افکار نتیجه قطعی بدست آید .

و از طرفی مشاهده میشود که علمای علم اجتماع و تاریخ و روان شناسی و زیست شناسی هر يك بسهم خود بحث کافی در این زمینه در طی رساله های مبسوط بالسنه خارجی و بزبان عربی نموده اند و حدود فطری و موجودیت طبیعی و خصوصیات روانی بانوان را که میتواند منحصر آمینای قوانین اجتماعی و حقوق مدنی بگرد در روشن ساخته اند ؛ و اشخاص صلاح - اندیش و علاقه مند باصلاح جامعه ، با مراجعه بآن آثار و بدون ایجاد چار و جنجال میتوانند بحقیقت امر و مصلحت اجتماع و مقتضای عدل و قوف یافته و ملاء عمل قرار بدهند پس آیا چرا این راه راست و نزدیک را طی نمیکنند ؟

بنابر این مناسب آن بود که این مرتبه زحمت احتجاج و استدلال بخود نداده و از جنجال برکنار بمانم و بضاعت مزاجه را بی بازار آشوب عرضه نکنم.

ولی حس مسئولیت و دو موضوع که جنبه تازگی داشت مرا وادار به تجدید مطلع در این امر مینماید: (۱) استدلال سفسطه آمیز، و دعوی مطابقت آزادی مطلق و تساوی زنان با مردان در حقوق اجتماعی، با موازین دین مقدس اسلام و تفسیر بعضی آیات قرآن مجید از طرف اشخاص فاقد صلاحیت علمی و دینی و استناد بعمل دو یست و پنجاه ملیون از مسلمین جهان! (۲) تمسک با اصول حقوق بشر و منشور سازمان ملل متفق و تهدید باینکه مخالفت روحانیین را با نظریه تساوی زنان و مردان بمسئولین آن سازمان گزارش خواهند داد و در جراید خارجی منعکس خواهند نمود!!

در موضوع اول کافی است گفته شود که دین اسلام (با اصطلاح آقایان و بانوان طرفداران تساوی) دین مترقی و واقع بین بوده و پایه اغلب احکام و مقررات خود را بر اساس سنت خلقت و فطرت انسانی قرار داده است و در این باب، حقوق هر دو صنف را مطابق مقتضیات طبیعی و حیوی آنها در مرحله اول، و با مراعات مصلحت اجتماعی و فضیلت اخلاقی در مرحله دوم مقرر داشته است، و از این رو در قسمتی از حقوق هر دو صنف را مساوی شمرده است.

و نصوص شریفه - مانند - للرجال نصیب مما اكتسبوا وللنساء

نصیب مما اكتسبن (۱) ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف (۲) للرجال نصيب مما ترك الوالدان والاقرابون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والاقرابون مما قل منه او كثر نصيباً مفروضاً (۳) در مورد اصل مالکیت و استقلال در آن و حق مطلق و ارثیت ناظر بدین قسمت میباشد .

و در مواردی که عدل اقتضای تفاضل میکرده ، چه مبنای آن اختلاف در خلقت و طبیعت و چه بر اساس تفاوت در روحیات و احساسات و یا وظایف متناسب و مخصوص بیکدیگر از دو صنف بوده ، حقوق متفاوت جعل نموده است و آیات کریمه : (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا (۴) وللرجال عليهن درجة (۵) وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى (۶) ولا تخضعن بالقول

(۱) برای مردان نصیبی است از آنچه بسمی و عمل خود بدست بیاورند و برای زنان هم نصیبی است از آنچه بسمی و عمل خود بدست بیاورند .
(۲) بنفع زنان بعهده مردان حقوقی مقرر شده است چنانکه بنفع مردان بعهده زنان حقوقی مقرر شده .

(۳) برای هر يك از رجال و نسوان نصیبی هست از آنچه پدران و مادران و اقربای آنان میراث گذاشته است کم یا زیاد .

۴- مردان بسبب برتری در مواهب خلقت و نیروی عقلی و جسمی و بسبب تحمل نفقه حق قیمومیت و حمایت و مراقبت بامور زنان دارند

۵- مردان يك درجه (حق ریاست و رقابت بامور) بر زنان برتری

دارند

۶- در خانه های خود (بتدبیر منزل) به پردازید و مانند دوران گذشته

جاهلیت در کوی و برزن خود آرامی نکنید ،

فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا (۱) ولاییدین زینتھن
 الالبعواتھن تا آخر (۲) یدنین علیھن من جلا یبھن و لیضربن بخرھن
 علی حیو بھن (۳) همه ناظر بدین مرحله میباشد و خلط کردن بین
 این دو دسته نصوص دلیل جهل به قرآن یا خیانت و تحریف آن بشمار میرود.
 اساساً مفهوم و مقتضای عدل و مساوات از هم جدا است و در همه
 جا بیک نوع نمیتواند باشد، یعنی بسا هست که عدل اقتضای تفاضل بین
 افراد مینماید، مثلاً نمیتوان اجرت یک نفر استاد دانشگاه را با اجرت یک
 باربر متساوی و یکسان قرار داد، و نمیشود کارگر معدن را صرفاً از این
 نظر که آنهم فردهی از افراد بشر و نوع انسان میباشد، به پست وزارت و اداره
 سیاست مملکت گماشت، در صورتیکه تفاوت بین آن دو تنها از جهت
 مواهب علمی و عقلی است، نه اختلاف در ساختمان خلقت و طبیعت و این
 نحو تساوی برخلاف عدل و حتی مخالف عقل بوده و مثل آنست که کسی
 از کفش بجای آکلام استفاده کند، بدلیل آنکه هر دور از پوست ساخته اند؛
 بادر نظر گرفتن جنبه های حیوی و طبیعی و طرز تعقل و احساسات
 و عواطف بانوان و مقایسه آن با صفات متقابل مردان، آیامیتوان عدل
 اجتماعی را در تساوی مطلق بدست آورد؟

۱ - بوقت مکالمه با مردان بالهجه دلبانی سخن نگوئید مبادا شخص
 بوالهوس تحریک گردد.

۲ - و آرایش خودتان را نشان ندهید جز بشوهران خود و سایر محرمان

۳ - بوقت بیرون رفتن روسری های خود را تا بالای صورت بکشند حتما

کردن هاشان را بپوشانند.

جای انکار نیست که بسیاری از مردها در این کشور بواسطه جهل
 بموازین شریعت و محروم ماندن از تربیت اسلامی آشکارا و پنهان بحقوق
 زنان تجاوز مینمایند، ولی عکس العمل آن نباید تجویز بی بند و باری
 طرف مقابل و بالاخره افسار گسیختگی هر دو طرف بوده باشد، بلکه
 میباید اولیای امور مجدانه مطابق قوانین عادلانه اسلام جلو تعرضات
 و تجاوزات ظالمانه مردهای خودخواه را بگیرند، و دستورا کید قرآن مجید را
 در منع از هر نوع ستمکاری در باره زنان بموقع اجرا بگذارند، و این زور را
 گویان جاهل و غافل از سوء اعمال خود را بر سر جای خود بنشانند.
 باتوجه بمفاد این آیات شریفه و نظائر آن «ولا تعضلوهن لتذهبوا
 ببعض ما آتیتموهن (۱) و لاتضاروهن لتضیقوا علیهن (۲) فامسکوهن
 بمعروف اوسر حوهن بمعروف و لاتمسکوهن ضارا لتعتدوا (۳) و عاشروهن
 بالمعروف (۴) فامساک بمعروف او تسریح باحسان (۵) روشن میگردد
 که هر نوع تجاوز بحقوق زنان و سخت گیری و اذیت و حتی سوء استفاه
 از ظواهر قوانین مربوطه باز دواج و طلاق بکلی ممنوع بوده و بانصوص

۱- زنان را بمنظور اینکه مهرشان را تصاحب کنید در فشار قرار ندهید

۲- بمنظور سخت گیری و ملجأ ساختن آنها زبان نرسانید

۳- یا بخوشی و در آسایش همسران خود را نگاهدارید و یا بنسکی و آ

احسان رها شان سازید و دیگر بمنظور ستم و آزار کردن بدانها رجوع ننمایید

۴- بخوبی با آنان معاشرت کنید

۵- پس یا اینستکه بخوشی نگه دارید و یا بخوبی و احسان طلاق بدهید

صریح و هم بار و ح قانون اسلام مبیانت دارد و میباید از آن جلو گیری کرد .
در اینجا مناسب است از اشخاصی که برای بکرسی نشاندن عقیده
افراطی خودشان در مورد زنان دعوی مطابقت آنرا با شریعت اسلام
مینمایند ، چند سؤال بکنیم و جواب آنرا مو کول بوجدان خودشان
بنمائیم ، چه تصور میکنیم وجدان شان هنوز نمرده باشد :

آیا مجموع آیات قرآن مجید و احادیث قطعی سنت را در مورد
حقوق زنان اعم ازله و علیه مورد مطالعه قرار داده آنگاه اینطور استنباط و
قضاوت مینمایند ؟ و یا نظیر آن شخص پر خوار و شکم پرست که به آیه
(کلاوا اشر بوا) بدون توجه بذیل آن تمسک می جست راه مغالطه
می پیمایند ؟

و آیات سوره نوره و سوره احزاب که حریم غیر قابل انکار (البته
بمنظور صلاح جامعه و مبارزه با فساد اختلاط) میان زن و مرد بوجود
آورده است ؛ در نظر آنان آیا چه معنی و مفهومی دارد ؟

آیا بمفاسد روز افزون اجتماع ما از شیوع فحشاء بطور سری و
علنی و هتک پرده عفاف ملی و این همه قتل و انتحار بر سر مسائل جنسی
و عشقی و خطر مهیبی که بنیان خانواده های زیادی را در هم ریخته و مانند
غده سرطان در بسط و نمو و توسعه و سرایت بدیگران است و بدین همه
فشار اقتصادی که هواپرستی و تجمل دوستی بانوان آزاد از عوامل مؤثر
آن است و هم زمان با نهضت آنان و بموازات آن سیر صعودی خود را طی میکند
توجه داشته و اندیشه مینمایند ؟

و آیا انحطاط ادعائی در صورت عدم اختلاط و عدم تساوی زنان

با مردان را با سقوط حتمی مولود این گونه آزادیهای زیان بخش باهم مقایسه میفرمایند؟

واما استناد بعمل دویست و پنجاه ملیون مسلمین و تحولی که نسبت با آزادی بانوان گفته میشود در آن کشورها صورت گرفته است، در اینمورد صریحاً خاطر نشان میسازد، چنانکه همه میدانند آنکشورها که از آنها نام برده شده است؛ تا چند سال پیش بدبختانه قرنهای مستعمره ملل مسیحی شرقی و غربی بوده و همه مواهبشان، اعم از مادی و عقلی، تحت اختیار استعمارگران ضدقرآن و مخالف با تعلیم و تربیت اسلامی قرار داشت و در همه جا استثمار عقلی مقدم بر استثمار مادی بکار افتاده، آنگاه در یک مسیر باهم جلو میروند، فلذا این فکر در اذهان تجددخواهان این قبیل کشورها در طی قرون نفوذ داده شده است که دین اسلام مایه عقب افتادگی و قوانین اجتماعی آن منافی با ترقی و تمدن میباشد و عملاً آنرا باید ترک گفت این مردم غافل نیز در اثر عدم آشنائی بحقیقت دین و عدم قدرت بر تجزیه و تحلیل و تفکیک آن از پیرایه ها که بر او بسته شده و همین پیرایه ها است که مایه گمراهی در دین و عقب ماندگی در دنیا گردیده است، تحت تأثیر آن تبلیغات مداوم قرار گرفته و بتقلید کورکورانه از مفاسد تمدن غرب پیروی میکنند. (تولعات زمان آلهی شمس که انصاف مستحق کتب)

(وتازه معلوم نیست آزادی کامل و تساوی حقوق در آنکشورها از حدود گفتار چند نفر رجال سیاسی و نوشته چند روزنامه تجاوز کرده و عقیده توده های مسلمان بوده باشد)

و در اینصورت استناد به تحولاتی که در کشور های پاکستان یا

اندونزی و مصر و عراق و مراکش و حتی کشور ترکیه که صریحاً اللہ به
 تر از همه آنها بود و درسی و پنج سال پیش رسماً اعلام کرد که در فورم
 اجتماعی خویش پابند بمقررات اسلام و تطبیق آن با اصول و تعالیم دینی
 نمیباشد، چه ارزشی دارد؟ و عمل کدام یک از این کشورها دلیل مطابقت
 آزادی زنان با دین مقدس اسلام تواند بود؟
 ولی بی تناسب نیست اگر ما در تایید مدعای خودمان بدوران
 سیادت و عظمت یازده قرنی مسلمین (شامل میلیاردها فرد مسلمان) که
 از مبداء پیدایش اسلام تا سه قرن پیش در شرق و غرب عالم حکم فرما و
 در عین حال توأم با محدودیت بانوان بود و (با اصطلاح آقایان) این تقیصه
 اجتماعی مانع گسترش خیره کننده آن تادیوار چین و صحرای مرکزی
 افریقا و امریکا و اوقیانوس هند و قلب فرانسه نگردید استناد جوئیم.
وامام و موضوع دوم یعنی توسل بحقوق بشر و منشور سازمان
 ملل:
اولاً سازمان ملل و شورای امنیت و مضافات آن در عین حال که
 ممکن است در بعضی از قضایای سیاسی و بین المللی مفید بوده باشد ولی
 میتوان گفت که بمنظور برقرار ساختن عدل و تساوی و شناسائی حقوق
 بشر ساخته نشده است و منشور آن جز لفافه جدید بر اعمال زور
 و تجاوز بملل ضعیف پیش نیست و هر جا که یکی از دولت‌های بزرگ
 استعماری در تقسیم منابع دیگران سهم خود را کمتر از سهم حریف
 ببیند و یا سیاست استعماریش در گوشه‌ای از جهان مواجه باشکست گردد
 نغمه حقوق بشر را ساز میکند و این دهل را به آواز در میآورد و یک مطالعه

اجمالی بوضع متشنج امروز جهان ، شخص واقع بین را بدین حقیقت تلخ واقف و قانع مینماید و ما را بشرح جزئیات آنچه امروز و زود در همین ساعت در شرق و غرب عالم جریان دارد حاجتی نیست .

ثانیاً آیا در همین کشور با این همه فاصله طبقاتی و پایمال بودن حقوق ضعیف و امتیازات خیره کننده یک اقلیت کوچک در مقابل محرومی مرکباً اکثریت ملت ، موردی برای اعمال عدل و اجراء مساوات جز رساندن بانوان بکرسی انتخابات وجود ندارد ؟ و عدل و داد ، سایر جهات اجتماعی ما را فرا گرفته است ؟! و شرایط ابتدائی زندگی این همه افراد بشر از غذا و لباس و مسکن و بهداشت و فرهنگ بحد اقل فراهم گردیده است ؟! و آیا برای مردان تحصیل کرده و آماده بکار شغل مناسبی تهیه شده و مشاغل بر شاغل فزونی یافته است ، تا آنکه شما بانوان را بحکم ضرورت از وظیفه طبیعی و اجتماعی حقیقی شان باز داشته و بکارهای دولتی و خدمات اداری بگمارید ؟ و آیا هنوز بمردان این مملکت در تعیین سرنوشت خود اختیار و آزادی داده شده و مثلاً شخص شما در نتیجه آزادی مردم به آن مقام رسیده اید ، تا نوبت بزنان برسد و سنگ محرومی آنها را بسینه بزنید ؟

ثالثاً در همان مقر سازمان ملل متفق (که افتخار نمایندگی آنرا دارند) در عین حال که کشوری مترقی و آزاد محسوب میشود آیا هنوز هم تبعیضات نژادی برقرار نمیباشد ؟ مگر آنهمه جار و جنجال که در چند ماه پیش بر سر تفاوت حقوق سیاهان و سفیدان برپا شد و جراید جزئیات آنرا منتشر ساختند ، از خاطر ها

فراموش شده است ؟

اینک جهت تذکر شما وهم فکرها تان قسمتی چند از نوشته های خود نویسنده های آنسرزمین را در اینجا از ترجمه عربی کتب آنها نقل میکنیم و مطالعه اصل انگلیسی آنها بخودتان موکول مینمائیم و قطعاً در آنها ب مواد دیگری از این تمدن ظاهر فریب بر خورد خواهید کرد.

هاری هایورد در کتاب « آزادی زنگیان » مینویسد : درست است که بردگی بآن طرز که در قرون وسطی متداول بود امروز از میان رفته است ، ولی بشکل طبقه بندی هنوز در نظام اجتماعی ما باقی مانده و کوشش میشود در اینکه سیاهان در سطح پائین تری نگاه داشته شوند و این محکومیت آنان از طرق متنوعه تثبیت میگردد ..

گاهی بدون اعتنا بظاهر سازی دستگاه دولت و احیانا بدون اطلاع آن باندک بهانه از طرف مردم محکوم و بی محابا کشته میشوند و گاهی در طی قوانین جائزه ، حقوق آنان پایمال میگردد . و بعضی اوقات بطور تبعیض و استثناء مجازاتهای سخت تری در باره آنها اجرا میشود.

نویسنده دیگر امریکائی (آلبر کان) در کتاب « شکست دموکراسی در دنیای جدید » می نویسد تصویر وضع سیاه پوستان در ممالک متحده بعد از جنگ جهانی دوم با توجه باینکه تجاوز و فشار آوردن بآنها باطنا جزو سیاست دولت میباشد ، بسیار آسان است و قوانین محلی خاصی در بیشتر ایالات بدین منظور وضع شده و اجراء میشود و جهت نمونه چند فقره از قوانین ایالت (می سی سیپی) را در اینجا می آوریم :

در فصل هشتم از قانون تربیت و تعلیم ماده ۲۰۷ فرزندان سیاهان و

سفیدها باید از همدیگر جدا بوده و هر کدام از دو طبقه در مدرسه مخصوص بخودشان درس بخوانند.

در فصل دهم از قانون اصلاح وضع زندانها ماده ۲۲۵ مجلس محلی باید بقدر امکان وسایلی را که جدا کردن زندانیان سفیدپوستان را از سیاهان تأمین میکند تهیه و آماده سازد.

در فصل چهارم از قوانین عمومی ماده ۲۶۳ ازدواج سفید پوست با سیاه خالص و یادور گه و یاهر شخصی که خون زنگی بنحوی از انحاء در رگ او وارد شده باشد غیر قانونی و باطل میباشد.

و از عجیبترین قوانین ایالت نامبرده قانون زیر است: هر کس در طبع و نشر و توزیع نشریه‌ای اعم از اینکه بوسیله دستگاه چاپ و یا با ماشین تحریر و یا بآدم دست نوشته شده باشد و مفاد آن دعوت مردم به برقرار ساختن مساوات اجتماعی و آزادی ازدواج سفیدان با سیاهان بوده و یا از این نظریه باز کر دلیل و منطق دفاع شده و یا متضمن پیش نهادی در این زمینه بوده باشد شرکت کند، عمل او جرم محسوب شده و به پرداخت غرامت حداکثر تا پانصد دلار و یا حبس حداکثر تا شش ماه و یا بهر دو مجازات محکوم خواهد بود.

و در قطع نامه‌ای که بسال ۱۹۴۷ تحت عنوان (اعلام بجهانیان) بسازمان ملل تقدیم شد از طرف (هیئت ملی هواداران تربیت سیاهان) پیشنهاد شده بود که سزای او را است قوانینی مشابه قوانین ایالت می‌سی‌سی‌پی در ایالات و ژرینیا، کارولینای شمالی، ژرژیا، فلوریدا تصویب و اجراء شوند در بیشتری از ایالات امریکا قانوناً باید مسافرین سفید و سیاه در

قطار و اتومبیل از هم جدا باشند و بیماران هر صنف در بیمارستان و تیمارستان جدا گانه پذیرائی و پرستاری شوند و همچنان در محیط زندان و کارخانه . . . هوس و جنون طبقه بندی تا بآنجا رسیده است که کتابهای کلاسیک مخصوص سیاهان در قفسه های جدا گانه کتابخانه ها گذارده میشود و مطلقاً فرد سیاه حق ندارد از دری که سفیدپوستان از آن عبور میکنند وارد محوطه بشود .

در گزارش مفصل که (استاد برائون) از وضع زندگی سیاهان منتشر ساخت ذکر شده است که اسفالت خیابان، روشنائی، آگوه، مراقبت پلیس در ابتداء قسمت سیاه نشین شهرها تمام میشود و در بسیاری از شهرها اصلاً بیمارستانی که يك نفر سیاه پوست بتواند در آن بستری کرده یافت نمیشود .

و نسبت مبتلایان به بیماری سل در میان سیاهان بسال ۱۹۴۷ پنج برابر مبتلایان سفید پوست بوده است و در بعضی شهرها بهفت برابر نیز افزایش یافته بود، و همچنین مرگ و میر در میان مادران باردار سیاهان بدو برابر هم نوعان سفید پوست خود بالغ گردید، و در تلفات اطفال این نسبت هفتاددرجه بیشتر بوده است.

کلیسیا نیز در تبعیض نژادی نه تنها مدافعه از خود نشان نمیدهد، بلکه در مسئولیت این ننگ شرم آور شریک بوده و در اجرای آن سهم بسزائی بر عهده دارد .

مرد پارسائی از سیاهان جمهوری پاناما وارد کلیسیای کاتولیکی

واشنگتون گردید و بنماز ایستاد، در این حال کشیشی نزد او رفته و کارتی که در آن نشانی کلیسای کاتولیکی دیگری یادداشت شده بود بسویش دراز کرد، وقتی علت این عمل را از او جویا شدند، با کمال وقاحت گفت: در این شهر کلیسای مخصوص بسیاها و وجود دارد، و این آدم میتواند در آنجا در حضور خدا بایستد.

در کارولینای جنوبی بسال ۱۹۴۸ اسقف زنگی بنام (آرچی و بر) به تهدیداتی که او را از شرکت در انتخابات درجه اول بر حذر میداشت اعتنا نکرده بصندوق رأی نزدیک شد، در این اثنا جمعی از سفید پوستان بر سر او ریخته و با تازیانه و دشنه های خود کار او را ساختند و ساعتی بعد جنازه آن نگون بخت زیر پا لگدمال گردید و عجب تر اینکه این فاجعه در حضور دونفر پلیس مراقب صورت گرفت و ابداً از جای خود شان تکان نخوردند. گوئی هیچ نوع مسئولیتی بجز تماشا در مقابل این جنایت نداشتند. و در همان سال ۱۹۴۸ در ایالت ژرژیا یکی از سیاه پوستان بنام (روبرت مالارد) موقعی که باتفاق زن و فرزند کوچک و دونفر از آشنایان خود از کلیسا برمی گشت، غفلتاً مورد حمله عده سفید پوست قرار گرفته و همانجا بقتل رسید و محکمه بشهادت زن و دونفر همراهان او ترتیب اثر نداده و قاتلین را تعقیب نکرد.

وقتی که قانون تصفیه دستگاہهای دولت از اشخاص دارای عقاید افراطی تصویب شد، در بیرون راندن کارمند همین قدر کافی بود که او باطناً معتقد بطرفداری از نژاد سیاه شناخته شود، و در میان پرسش هائی که از کارمندان میشد این سه فقره درج و جلب توجه میگرد:

- ۱- شما آیا قلباً تمایلی بطبقات محرومین دارید؟
- ۲- عقیده شما در باره امتیاز سفید پوستان چگونه است، آیا آنرا غیر انسانی میدانید؟
- ۳- شما یا خانم تان تا کنون از يك نفر سیاه پوست دعوت بمهمانی بخانه خودتان کرده اید؟ هر کارمندی که جواب مثبت بدین سؤالات میداد، دشمن و مخالف بادولت شناخته شده ومیبایست از کار برکنار کرده!!
- بهمین قدر از استشهادهای بنوشته های دیگران اکتفا کرده و متذکر میشوم که تهدید بگزارش دادن امر باینچنین سازمان و نشر آن در جراید خارجی، روحانیین مسئول را از حمایت مذهب وانجام وظیفه باز نخواهد داشت. و این دفعه اول نخواهد بود که علیه اسلام ومسلمین انتقاداتی در نشریات دیگران بعمل خواهد آمد. در طول قریب بچهارده قرن تاریخ اسلام مبارزات قلمی بین اسلام ومخالفین آن بموازات مبارزه باشمشیر در جریان بوده وبازهم ادامه خواهد یافت. بم انسانی ومطالبات فرنگی (عالمات و غیره)
- مگر سالها باصل طلاق در اسلام که در شرایط سنگین وبموقع ضرورت وعدم امکان معاشرت بین زوجین بناچار می باید از آن استفاده شود اعتراض نمی کردند و آنرا يك عمل قساوت آمیز و وحشیانه معرفی نمی نمودند و بعدها خودشان آنرا بشکل مبتذلی در آورده اند که با اندک اختلاف سلیقه بین زن ومرد بر سر خواندن کتاب معین ویا استفاده از يك نوع سیگار ویا خوابیدن در ساعت محدود و غذا خوردن در رستوران مخصوص یکی از طرفین تقاضای طلاق می کند ومحکمه هم آنرا کافی

میشمارد و حکم بجدائی میدهد .

پس بهتر آنست سفسطه‌های اشتر گاوپلنگی را بکنار گذارده و بصراحت گرائید . اگر واقعاً قبول دارید (باید هم قبول داشته باشید) که عنوان اولی و رسمی این کشور مسلمانی است و مذهب تشیع بموجب قانون اساسی که صیانت آن از طرف مقامات عالیه و ملت ایران و مجلسین تضمین شده است رسمیت دارد ، قهر آمی باید عناوین و اصول لاحقه را با آن مطابقت بدهید و مواد منشور ملل را آنجا که مخالف با اصول اسلام و قانون اساسی میباشد ، تخصصاً خارج بدانید ؛ زیرا مجلس شوری حق نسخ قانون اساسی را نداشته و ندارد و نمیتوانسته منشور ملل متفق را بطور در بست قبول و تعهد کند .

و اگر غیر این است یعنی شریعت اسلام بنظر شما جنبه تشریفاتی و عنوان جغرافیائی دارد و منظورتان این است که دین را تا حد عقیده فردی و نه حاکم بر اجتماع تنزل بدهید و هر روز باقتضای هوا و هوس خودتان و یا تقلید از دیگران در یکی از اصول آن تجدید نظر بکنید و آنرا بشکل شیربی دم و سرواشکم در بیاورید ، افلا محاله خطر مقابله با افکار عمومی را در نظر بگیرید

آیا بهتر نبود که حواشی تمدن را بکنار گذارده و با اصول آن بپردازید و در رفع محرومیت‌هایی که در بالا ذکر شد و همه افراد اصلاح طلب در این قسمت هم فکر و هم گام باشما خواهند بود و افکار عمومی هم از آن پشتیبانی خواهند نمود بکوشید و بقول خودتان بامشاجره بیهوده وقت خود و دیگران را تلف نکرده و ایجاد تشنج ننمائید .